



۲۰۱۶/۱۱/۱۵



داؤد مومند

پادشاه، شاه محمود خان غازی را مجبور به استعفاء، ساخت

طوریکه از نوشته های اکثریت قاطع هموطنان حامی داؤد خان در وبسایت افغان جرمن ملاحظه میگردد، که گویا سردار موصوف از نظر ماهیت و طرز دید سیاسی، در مدار نظام شمسی آل یحیی قرار نداشته و خود کره ای است مستقل و فارغ از ساحه قوه جاذبه این خاندان و ارتباطات خونی و عرقی و نژادی و در نهایت امر، اشتراک منافع، که در حقیقت ضامن بقاء و موجودیت این خاندان شناخته شده است؛ ولی حقیقت این است که بیوگرافی آیینة قد نمای زندگانی سردار و ادوار حکومت داری او، کذب صریح همچو تصورات و توهمات را ثابت میسازد.

سردار بعد از اكمال دوره ثانوی مکتب در فرانسه بوطن برگشت و در آغاز دوره غازی محمد نادر خان بعد از فراغت از چند کورس مستعجل به درجه برید جنرالی ارتقا یافت، موصوف در دوره حکومت، نخستین رهنما، مربی، استاد و کاکای اصلی خود یعنی سردار هاشم خان که در تاریخ بنام صدراعظم کبیر نیز یاد میشود، نردبان مدارج ترقی را به سهولت بالا رفت، رمز مهمی که سردار داؤد از صدراعظم کبیر یاد گرفت، فنون حکومت داری به شیوه حکومت سالاری در کشور بود، یکی از این فنون که چطور بر ملت افغان حکومت کرد، فن عملی گرسنه نگه داشتن فیل مرغ ها بود که آن فیل مرغان در جمله میراث صدراعظم کبیر به «سردارین» یعنی داؤد خان و نعیم خان رسید.

سردار مجموعاً در، نظام شمسی اقتدار آل یحیی و تحت سلطنت غازی محمد نادر خان و محمد ظاهر شاه، یعنی سی و چهار سال در مدار این نظام شمسی در حال چرخش و گردش و نوسان بود، موصوف قوماندان کل اختیار اردوی ننگرهار، والی ملکی و واکدار نظامی ولایات قندهار و فراه، قوماندان قول اردوی مرکز، بعداً وزیر حربیه، وزیر داخله ومدتی هم سفیر کبیر در فرانسه و سرانجام مدت ده سال صدراعظم بسیار مقتدر و در عین حال مؤفق دوره سلطنت محمد ظاهر شاه بود. مردم مشرقی از شیوه استبدادی وی که همانا تبلور شیوه حکومت داری صدراعظم کبیر هاشم خان بود، به ستوه رسیدند که انعکاس شکایات عامه مردم، یکی از عوامل تبدیلی وی به حیث حکومت دار، مقتدر قندهار و فراه و هلمند گردید، همین روش محمد هاشم خانی داؤد خان بود که مردم او را ملقب به «...سردار ساختند» من شخصا داستان های هیبت و ترس و بیم مردم آنولا را از سردار موصوف، پنجاه و پنج سال قبل از ساکنان ولایت ننگرهار شنیده ام، محقق و مؤرخ چیره دست داکتر زمانی رساله بی نظیری را به ارتباط مظالم سردار و حکومت وقت، در مورد قیام مردم مظلوم و محکوم ساپی «صافی» و کوبیدن ظالمانه، متکبران و ضد انسانی آن، به رشته تحریر آورده که تا امروز محقق و مؤرخ دیگری قادر به

نوشته آن نشده است. من ادعای یکی از حامیان سردار داؤد را به ارتباط کوبیدن مردم ساپی، عادلانه میدانم که میگوید سردار داؤد درین استبداد ضد بشری تنها نبود و شخص صدراعظم و نوات دیگر مانند عارف خان و غیره نیز درین انسان کشی سهم داشتند، ولی باید خاطر نشان نمود که از یکطرف سردار داؤد خان به حیث نماینده کل اختیار و ممثل قدرت حاکمه و پالیسی های نهایت استبدادی سردار هاشم خان اجرای وظیفه نمود، و از جانبی هم این جنایات ضد بشری، در ذات خود نشان دهنده انهماک و اتحاد نظر و عمل اعضاء آل یحیی در تطبیق پالیسی های مبتنی بر منافع مشترک و ضامن بقا این خاندان میباشد.

در نتیجه، اظهر من الشمس است که نمیتوان سردار داؤد خان را که در تمام طول دوره مأموریتش از ابتداء تا دوره صدارت و بعداً جمهوریت نام نهادش به ارکان زور و قدرت مطلقه استوار بود، برخلاف عقیده یک عده مؤرخین و محققین و ارادت مندان شان، شخصیتی مانند غازی امان الله که در آغوش و میان صفوف مردم قرار داشته و منادی، مجری و حامی احقاق حقوق اقشار و طبقات مستضعف جامعه بود و در سنگر مبارزه علیه استبداد و زورگویی طبقات حاکمه وقت قرار داشت، توصیف و تجلیل نمود.

غازی امان الله با تصویب اولین قانون اساسی توسط لویه جرگه واقعی در تاریخ کشور که بنام نظام نامه مسماست، انقلابی را در راه تأمین یک حکومت مشروع متکی بر مصرحات قانون ویا به عبارت دیگر حکومت قانون، بمنظور تأمین عدالت و مساوات نسبی در جامعه و مسدود ساختن راه تخلف و خود سری ها و امتیازات یک طبقه خاص، بوجود آورد. به عبارت دیگر غازی امان الله خواست به عوض حکومت زور و حکومت زاده سلیقه شخص حکمران، فلسفه حکومت منطق را، در شرایط نهایت مختنق جاگزین سازد که در نتیجه خودش قربانی همچو تفکر والای انسانی خود گشت.

غازی امان الله به حیث بنیان گزار نهضت نسوان، توانست گام های اولیه و انقلابی را، بدون کوچکتری تشدد و کشتن یک نفر «برخلاف دوره صدارت داؤد خان و کشتن مردم در قندهار» و در شرایط بسیار مختنق و جهنمی، بردارد. غازی امان الله تمام امتیازات و القاب ارستوکراتیک خانه دانی و ارباب و صاحبان منتفذ قدرت را، مردود و منسوخ قرار داد، در حالیکه داؤد خان از روز تولد تا به روز کودتا سردار بود و بعد از اعلام کودتا، مفتخر به خطاب رهبر گردید، غازی امان الله، برخلاف سردار داؤد به استثنای مستوفی الممالک که متهم به جاسوسی دربار و معرفی و بدام انداختن آزادی خواهان به دربار و منتج به اعدام شان بود، دستش به خون احد من الناس، سرخ نشد، در حالیکه سردار داؤد در دوره «دیمکراسی واقعی و معقولش» شخصیت های زیاد ملی را به نام و اتهام کودتا، سر به نیست نمود که از یکطرف بیانگر ماهیت استبدادی و حکومت قشری «دیمکراسی واقعی معقول» بود و از جانبی هم نمایان گر ذهنیت امتیاز طلبانه ناروای مشروعیت وی که عمل ضد قانونی کودتا برای خود، و مردود شمردن آن برای دیگران میباشد. سردار داؤد صرف تحت انگیزه تباری و خونی، دشمن و رقیب سرسخت خود یعنی سردار عبدلولی را، صحیح و سلامت به روم فرستاد، در حالیکه وضع در مورد اعضاء غیر خاندانی چنانچه مشهود است، چنین نبود.

متکی به آنچه به عنوان مشت نمونه خروار گفته شد، همانگونه که نمیتوان بر سیل تقلب، منرال «کریستل» جلادار و فریبنده را بنام الماس در بازار محک شناسان تبادل نمود، همانگونه نمیتوان از سردار داؤد خود خواه و مستبد و کودتاچی، غازی امان الله ساخت، این خیال است و محال است و جنون.

سردار داؤد در دوره دیمکراسی شاه محمود خان غازی که اولین تجربه تشکل احزاب، آزادی مطبوعات و دیمکراسی پارلمانی شمرده میشود، به یک سلسله فعالیت های سیاسی آغاز و به تشکیل یک حرکت تحت نام کلوب ملی پرداخت، داؤد خان نفرت و عقده شدیدی در برابر شاه محمد خان غازی داشت، زیرا در روز شهادت قهرمان نجات کشور یعنی محمد نادر خان، سردار هاشم خان در صفحات شمال کشور بود و شاه محمود خان غازی در اسرع وقت بیعت خود را به شهزاده جوان محمد ظاهر شاه ابراز داشت و سردار هاشم خان را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد، که یکی از بزرگترین خدمات سیاسی شاه محمود غازی در تاریخ معاصر کشور، پنداشته میشود.

انگیزه تشکل کلوب ملی در حقیقت به صورت ضمنی یکنوع بغاوت سیاسی علیه شاه محمود خان غازی و وارد ساختن فشار سیاسی علیه حکومت وقت بود، چنانکه به مجرد احراز چوکی صدارت از طرف داؤد خان، یکی از رفقای دوره کلوب ملی یعنی سید شمس الدین مجروح، به داؤد خان یاد آور میشود که: "اکنون که قدرت بما انتقال یافته بهتر است که در قسمت تطبیق و تعمیم اهداف کلوب ملی گام های عملی برداریم"، برای داؤد خان که آن تشکل و آن اهداف صرف جنبه اقتضایی داشت، از پذیرفتن پیشنهاد سید شمس الدین مجروح، طفره رفته و بر عکس، یک عده آزادی خواهان را روانه زندان و برخی را تبعید نمود، که تبعید ظالمانه فامیل لوی خان میرزمان خان کنری بعد از یک دوره طولانی و وحشت ناک زندان، به هرات و تبعید نمودن محمد رسول خان پشتون مشر ویش زلمیان کندهار به صفحات شمال، مشیت نمونه خروار است. بعد از تاریخ اشغال کرسی صدارت، دیگر داؤد خان آن عنصر آزادی خواه و دیمکرات نه، بلکه یک حکمران و سردار خود رأی و نهایت خود کامه کامل عیار بود.

درین قسمت با اغتنام فرصت آرزومندم، مطالبی پیرامون شخصیت والای شاه محمود خان غازی، که جبراً قدرت از وی به داؤد خان انتقال یافت مطالبی به عرض برسانم، در زمره اکثر همکاران قلمی، شاید من یگانه نفری باشم که افتخار و سعادت شناخت و ملاقات آن شخصیت والاگهر کشور، برایم چندین بار میسر شده است؛ مرحوم شاه محمود خان در سال آخر صدارت خود به تالقان «تخار امروزه» تشریف آورد و روی صدها فرمستقبلین را یکایک بوسید، بخاطر دارم یک نفر وکیل مردم تالقان به نام «ایشان نبی» بعداً اعتراض کنان اظهار داشت که صدراعظم صاحب عجب آدمی است، ببین که گردن های چرک این مردم را میبوسد، از این خاطره میتوان تفاوت شخصیت وکیل مردم تخار را با سپه سالار و صدراعظم مردم دارکشور مقایسه نمود. شاه محمود خان غازی یک شخصیت جذاب، نیکوکار، مردمی، متواضع، حلیم، مهربان، خوش خلق، با حوصله و دیموکرات بود، یکی از خاطرات دیگر من از آن دوره، جریانی است که یک نفر متهم به قتل پسر جوان یک زن بیوه در شهر «خان آباد» بود، مادر مقتول، جریانی قتل را در محاکم ثلاثه دنبال نمود و سر انجام امر قصاص قاتل را بدست آورد. زمانیکه فیصله حکم قصاص به منظور امضا به سپه سالار رسید، شاه محمود خان غازی مادر مقتول را نزد خود خواسته و از زن مذکور تقاضا به عمل آورد که از کشتن، قاتل منصرف شده و به حکم حبس ابد مجرم موافقه کند، زن مذکور با جسارت تمام به صدراعظم گفت: " وقتیکه نادر خان کشته شد شما چرا اینکار را در برابر قاتل وی عملی نکردید که اکنون در مورد قاتل یگانه پسر من از من چنین توقعی دارید؟" شاه محمود خان در حالیکه از جسارت زن مذکور حیران شده بود فوراً، امر قصاص، قاتل را امضاء نمود و مادر مقتول در

روز روشن و در حضور هم شهریان آن خطه، در شهر خان آباد، بدست خودش توسط کارد، گردن قاتل پسر خود را برید.

شاه محمود خان غازی در طبقه فوقانی منزل خود، سالون بزرگی داشت که دورادور آن سالون، از چوکی ها پر بود، اگر اشتباه نکرده باشم آن محل ظرفیت اشتراک تقریباً صد نفر را داشت.

شاه محمود خان غازی به روز های پنجشنبه از طرف صبح برای یک ونیم ساعت در همان سالون، با افشار و طبقات مختلف مردم ملاقات میکرد، در قسمت این ملاقات کوچکترین امتیاز و مانعی وجود نداشت و هرکس، بدون کوچکترین سؤال و پرسان میتوانست، چه در لباس ملکی و چه در لباس رسمی، شاه محمود خان غازی را ملاقات کند. بخاطر دارم در سال اول صدارت داؤد خان که پدر مرحومم از تالقان به غور هرات تبدیل شد، در کابل به معیت پدرم به ملاقات شاه محمود خان غازی رفتیم، در آنجا یک عده مشران و خوانین قومی ولایت پکتیا حضور داشتند، به خاطر دارم یکی از آن خوانین به شاه محمود خان پیشنهاد نمود که ما حاضریم برای اعاده قدرت تو قیام نماییم، شاه محمود خان فوراً، عدم رضائیت خود را در زمینه ابراز داشت. گرچه شاه محمود خان غازی از نظر شکلی حق داشت که از عزل خود توسط شاه، ناراضی باشد، زیرا از یکطرف او تاج بخش بود و از طرفی هم سردار هاشم خان مانند تیکه دار مطلق العنان صدارت، مدت هفده سال بر اریکه قدرت تکیه زده بود، ولی برای اعضاء خانواده آل یحیی، بقاء حکومت این خاندان بالاتر و مهمتر از دست دادن امتیاز شخصی شان بود ولی این قاعده ضامن، بقاء حکومت این خاندان برای بار اول بصورت غیر عمدی و شعوری از طرف سردار داؤد خان، که سخت منزوی شده بود، وامید دیگری در زندگانی خود برای احراز دوباره قدرت نداشت، پامال گردید.

لیبیک گفتن داؤد به طراحان اصلی و زیر پرده کودتا، که گرداننده اصلی آن داکتر محمد حسن شوق بود، و قیادت سمبولیک کودتا از طرف سردار موصوف و بی اعتنایی و فرو گذاشت با اصل پیوند ضامن بقاء، موجب سقوط رژیم کودتایی، و تباهی خانواده اش گردید و به حاکمیت دو صد و پنجاه ساله دودمان شاخه بزرگ و پر قدرت قبیله تاریخ ساز درانی، خاتمه داد و محمود بریالی و اعضاء حزب خاین کراتیک خلق را به آرزوی دیرین و فرصت طلایی شان رسانید.

بر میگردد به خاطرات و برداشت و مشاهدات شخصی خود در مورد شاه محمود خان غازی، شاه محمود خان غازی را میتوان پدر دیمکراسی افغانستان معاصر خواند و انتخابات سری و مستقیم و کاملاً آزاد دوره هفت شوری، مبین این واقعیت است، در همین دوره بود که شخصیت های انقلابی، ریفورمیست و تحول طلب جامعه به پارلمان راه یافتند و نشرات کاملاً آزاد پا به عرصه وجود گذاشت که در رأس آن داکتر عبد الرحمن محمودی، میر غلام محمد غبار و دیگران قرار داشتند، رأی دادن شاه محمود خان به عوض کدام سردار ویا بیروکرات و یا ملاک بزرگ، به میر غلام محمد غبار، دلیل روشن و آفتابی است که شاه محمود خان به دوام و مؤفقیبت دیمکراسی خود امیدوار بود که متأسفانه دست ها و قوت های رقیب و زیر پرده همانند قوت های دشمن، دیمکراسی دهه درخشان قانون اساسی آنرا تخریب و ناکام ساخت، ولی واقعیت مسلم است که شاه محمود خان نظر به سردار هاشم خان و سردار شاه ولی خان و سردار داؤد خان و سردار ولی و سردار نوراحمد اعتمادی و غیره سرداران بی سر و خود سر، فطرت دیمکراتیک داشت، نامبرده محبوب ترین شخصیت خانواده آل یحیی

در میان مردم بود، مخصوصاً مردم پکتیا او را بیشتر از هر عضو این خاندان دوست داشتند، بخاطر دارم زمانیکه جنازه شاه محمود غازی با مراسم عسکری، از کنار مسجد عیدگاه تیر میشد، من و پدرم در صفوف هزاران نفری قرار داشتیم که بمنظور آخرین احترام و ارادت به آن شخصیت گرانقدر و مهربان حضور بهم رسانیده، وبه چشم سر دیدم که مردم شریف کابل در حقیقت از ته قلب دعا میکردند و یک عده ریش سفیدان هم اشک میریختند.

در قسمت اخیر مطالبی را که مضمون خود را به آن معنون ساخته ام به حیث یک واقعیت تاریخی، که تا کنون مؤرخین و محققین و ارباب قلم به آن تماس نگرفته اند و از نظر نگارنده این سطور حایز اهمیت فراوان تاریخ است، عبارت از فشار جبری و تصمیم قاطع اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، مبنی بر مستعفی ساختن جبری کاکای خود سپه سالار شاه محمود خان غازی از مقام صدارت و توظیف آغه لاله و پسر کاکا اندر، خود سردار محمد داؤد خان به حیث صدراعظم کشور است.

طوریکه قبلاً به عرض رسانیدم بعد از شهادت قهرمان معارک تل و کابل، علیه فتنه مدنیّت سوز سکوی یعنی غازی محمد نادر خان، اردو چشم به زعامت سپه سالار شاه محمود خان غازی که نظر به شاه ولی خان و سردار هاشم خان نفوذ و محبوبیت بیشتر داشت، دوخته بود، خوشبختانه برادر ارشد، یعنی سردار هاشم خان در صفحات شمال کشور بود، و سپه سالار نظر به درایت خاص که در حقیقت ضامن بقاء خانواده اش بود، از زعامت خود منصرف و به شهزاده جوان محمد ظاهرشاه بیعت نمود و سردار هاشم خان را که خود مدعی سلطنت بود، در برابر یک عمل انجام شده قرار داد. البته سردار داؤد خان این عمل ویرا به حیث یک کودتا علیه کاکای اصلی خود تلقی نموده و این عقده تا دوران صدارتش که خود را وارث بالاستحقاق، حقوق و وجایب سردار هاشم خان میدانست، وی را رنج میداد، طوری که در عصر فعالیت سیاسی اش در دوره کلوب ملی که هدف تأسیس آن جز تخریب ممکنه و ناکام ساختن دوره دیمکراسی شاه محمود خان غازی و راه سازی برای احراز قدرت خودش چیز دیگری نبود امتناع نورزید؛ چنانکه به مجرد رسیدن به مقام صدارت، آرزو ها و تمنیات و اهداف اقتصادی فعالیت کلوب ملی به طاق نسیان سپرده شد و در کشور شبه حکومت مقید دوره قدرتمندی سردار هاشم خان، استبداد بر قرار گردید. ناگفته نباید گذاشت که تا دوره صدارت، دوره کار و کرکتر سرداری او چه به حیث واکدار سمت مشرقی و بعداً کندهار، هلمند و فراه و چه در دوره قوماندنی قوای مرکز و وزارت حربیه، روش و کرکتر داود خان با سردار ولی هیچ تفاوتی نداشته و با وجود اختلافات درونی، هر دو ضمانت بقای قدرت خود را، در وابستگی و وفا داری به ارجحیت منافع فامیل میدیدند.

قابل تذکر است که حتی قبل از دوره صدارت داؤد خان، با امتناع کشور های غربی در قسمت مساعدت های اقتصادی و نظامی به افغانستان، در دوره صدارت داؤد خان کشور ما متحد بزرگ اقتصادی و نظامی جدید یافت که عبارت از اتحاد شوروی بود، و مساعدت های بیدریغ آنکشور داؤد خان را فرصت داد که پلان های اقتصادی کشور را به یاری همکارانی چون ملک خان و غیره به صورت چشمگیر، به پیش ببرد و ستاره اقبال داؤد خان در افق ساحة سیاست داخلی و خارجی کشور متلاوء گردد. داؤد خان که تبارز و تبلور و موفقیت حیات سیاسی خود را مرهون مساعدت های بیدریغ نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی میدانست، تقریباً تا اخیر حیات خود، سخت به دوستی اتحاد شوروی وفا دار بود، بی خبر از آنکه دولت شوروی سردار داؤد خان ناسیونالیست را به

عنوان رفیق نیمه راه در راه مطامع استعماری خود سخت استعمال نمود و در اخیر هم، او را بیرحمانه مردود و نابود ساخت.

برگردم به اصل مطلب و آن استعفاء اجباری شاه محمود خان غازی توسط پادشاه سابق کشور بود، که شاه محمود خان به حیث تاجبخش به آن راضی نبود و آن را به تناسب دوره طولانی و استبدادی صدارت سردار هاشم خان، یک فیصله غیر عادلانه شاه میدانست که از نظر نگارنده این سطور، شاه محمود خان در زمینه عدم رضایتش، به فیصله شاه، حق به جانب بود.

شاه محمود خان در برابر فیصله غیر عادلانه شاه، عکس العمل منفی خود را از طریق امواج رادیو، ابراز داشت و آن اینکه من «تاجبخش هستم» ولی در اخبار شب دوم، برخلاف شب اول، استعفاء شاه محمود خان رسماً اعلام گردید و تاج بخش واقعی، یعنی سپه سالار از وظیفه صدارت در مقابل رقیب سر سخت خود یعنی سردار محمد داؤد خان به حمایت قاطع شاه، معزول و خانه نشین گردید.

برخی از حامیان سر سپرده و بیخبر از وقایع تاریخی سردار داؤد خان به استثناء جناب داکتر صاحب کاظم، در تاریکی سنگ پرانی نموده و به گونه کور کورانه، قلم خود را به سوته نابینا، در مذمت شاه مبدل ساخته در حالیکه، عروج معبود سیاسی شان یعنی داؤد خان به اریکه صدارت کشور که از نظر این نگارنده، برخلاف دوره جمهوری کودتایی شان که اتحاد شوروی از وی به حیث رفیق نیمه راه کار گرفت و سر انجام، منجر به قتل خودش و اعضاء فامیل نجیبش گشت، با حفظ ملاحظاتی، در مجموع دوره طلایی حیات کار شان از برکت تصمیم شاه سابق کشور بود و یا به عبارت صریحتر، این محمد ظاهر شاه بود که با برطرفی، شاه محمود خان، از سردار داؤد خان رستم داستان ساخت، که آخر بلای جانش خودش گشت.

خداوند ما را در مساعی ابراز غلبه حق بر باطل، یاری و یآوری فرماید.

پایان